

# روزنامه سقّی همکلاسی

(همشاگردی سابق)

سال سوم - نیمکت سوم - مهرماه امسال



X 9/000/000/000/000

کتابنامه شامل این آثار است: ۱. دیوان حافظ ۲. دیوان سعدی ۳. دیوان مولانا ۴. دیوان خواجه نصیر

و سایر اشعار و کلامی که در این کتاب آمده است.

(تاریخچه و سیرت مولانا)

سایر موارد کلماتی که در این کتاب آمده است.

بالسواء که بوده - و همه تحمینی - و همه سلیبی

### شامل

- ۳۹ ..... ورپریده
  - ۴۱ ..... ملخ الشعراى كلاس
  - ۴۴ ..... پاچه ورمالیده
  - ۴۶ ..... —
  - ۴۹ ..... دمپریده
- سرملاقه
  - شعرهای ناشیانه (ته تغاری)
  - داستان نویسی تاتی تاتی
  - روی خط تلفن
  - حکایتی از اشارات فی فشارات

## سرملاقه (به جای سرمقاله)

**خدا صبرتان بدهد! بفرما!** این هم از جمعیت جهان! شما را نمی دانیم؛ ولی ما همان یک روز پیش با همین گوش هایمان شنیدیم که در اخبار می گفتند: جمعیت جهان ساعت ۱۲ امشب با تولد یک نوزاد می رسد به مرز ۶ میلیارد نفر!

**خدا صبرتان بدهد!** ما که آدم نیستیم؛ ولی آدم وقتی این گونه خبرها را می شنود، کله اش سوت می کشد؛ آن هم سوت بلبلی! **۶ میلیارد نفر** ما که این همه بچه خوبی هستیم و درس حسابمان همیشه ۲۰ است، نتوانستیم بفهمیم **۶ میلیارد نفر** چند تا صفر دارد.

دم بریده می گفت: «**۶ میلیارد** خودش ۴ میلیارد صفر دارد.»

همشیره مان خیر ندیده می گفت: «نخیر! کمتر صفر دارد.»

آمدیم با ماشین حساب محاسبه کنیم، دیدیم آن بیچاره هم داغ کرد! اگر مدرسه‌ها تعطیل نبود، از معلم جانمان می‌پرسیدیم که ۶ میلیارد یعنی یک ۶ و چند تا صفر؟ خاله فندق گفت: «حالا گیریم که فهمیدیم آن بیچاره چند تا صفر دارد. به چه دردمان می‌خورد؟ باید ببینیم این ۶ میلیارد یعنی چقدر آدم!»

خودمانیم، مثل اینکه بد هم نمی‌گوید! راستش ما وقتی به ورزشگاه صد هزار نفری آزادی می‌رویم، از دیدن آن همه آدم وحشتان می‌گیرد؛ تازه این فقط صد هزار نفر است. هوشی‌خان می‌گفت: «یک میلیارد یعنی ده هزار تا ورزشگاه صد هزار نفری آزادی! پس ۶ میلیارد یعنی شصت هزار تا ورزشگاه صد هزار نفری آزادی!»

**خدا صبرمان بدهد!** این کره زمین اگر منفجر نشود، خوب است! حالا بیا ببینیم به عنوان همکلاسی‌های خوش قلب و خوش دل و دماغ، اول تولد آن نوزاد بی‌گناه را که دیروز به دنیا آمد، تبریک بگوییم، بعد یک نصیحت به آدم بزرگ‌ها بکنیم که این قدر...

ولش کن! آنها که به حرف ما گوش نمی‌دهند. بهتر است یک سؤال از آنها پرسیم: «۶ میلیارد نفر یعنی چند تا استاد یوم صد هزار نفری آزادی؟»

**خدا صبرتان بدهد!** چطور باید به این جمعیت آب و غذا و خانه و آموزش و لواشک و پفک و دل و دماغ برای خندیدن داد؟! اوووف! کله

آدم سوت می کشد! باز هم خوب است که کسی ما را آدم حساب  
نمی کند؛ وگرنه کله برایمان نمی ماند!

و پیرده

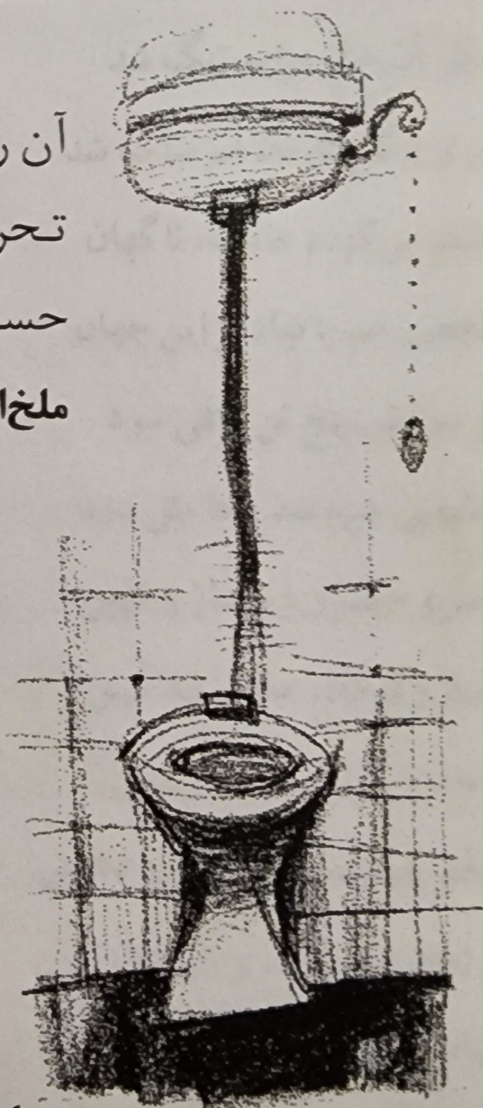
### شعرهای ناشیانه

آن روز که ما داشتیم در جلسه هیئت  
تحریریۀ همکلاسی درباره جمعیت جهان  
حساب و کتاب می کردیم، دیدیم این  
ملخ الشعرای کلاس بدجوری رفته تو فکر. بعد  
هم با ناراحتی جلسه را ترک کرد.

گفتیم: «چه مرگش شد؟»  
دم بریده گفت: «این روزها دل و دماغ  
ندارد.»

میرزا کوفته تبریزی با خوشحالی و  
بدجنسی شاعرانه ای گفت: «رفت  
که رفت! چه بهتر. به قول معروف: کلاغ

از باغ ما قهر کرد، یک گردو شد به نفع ما»



ولی ملخ الشعرا قهر نکرده بود. گویا رفته بود در یک جای خلوت (مثلاً دستشویی) و به خودش فشار آورده بود و شعری سروده بود. خلاصه ما دیدیم که آخر جلسه با کاغذی بلند بالا و (البته کمی خیس) از راه رسید و نیشش را تا بناگوش باز کرد. گفتیم: «چه مرگته!» گفت: «یک شعر گفته‌ام که با سر ملاقه جور درمی آید.»  
گفتیم: «بخوان ببینیم.»  
و خواند:

### ته تغاری<sup>(۱)</sup>

یاد از آن روزی که بودم اولی

ناز و طناز و عزیز و فلفلی

شاه خانه بودم و با داد و دود

هر چه را می خواستم آماده بود

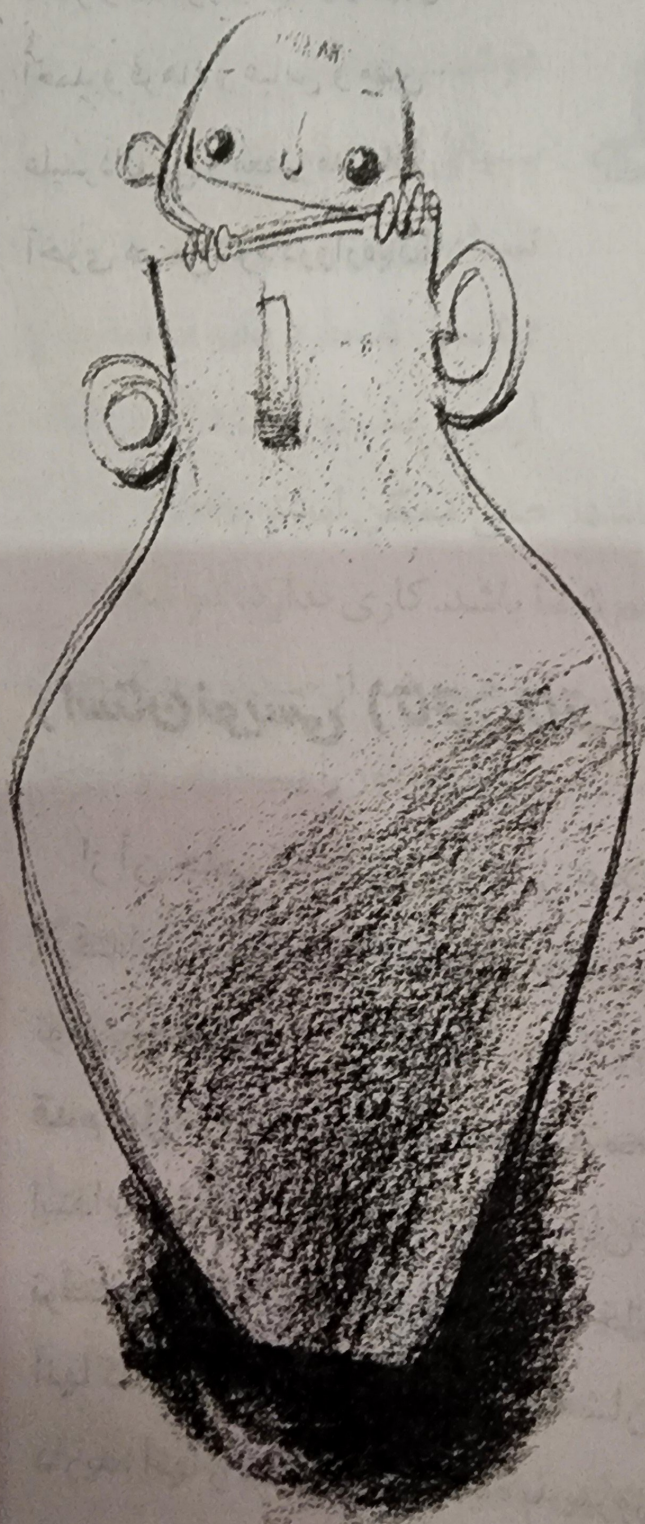
وای از آن روزی که آمد دومی

نق نقو و بد ادا و قم قمی

من وزیر گشتم و افتادم ز جاه

دومی به جای من گردید شاه

۱- ته تغاری: یعنی ته تغاری؛ یعنی آخرین بچه یک خانواده



تا به خود آیم و خود داری کنم  
سومی آمد و او شد خواهرم  
دختری زیبا و خوشرو مثل ماه  
من و داداشم کشیدیم سوز و آه  
جای سبزی و نشاط و خرّمی  
سر رسید از گرد راه، چهارمی  
دیگر آن خانه برایم تنگ شد  
سبزی و گل در نگاهم سنگ شد  
داشتم می کردم عادت، ناگهان  
پنجمی هم پا نهاد بر این جهان  
بهر سوزش پنج تن کافی نبود  
ششمی هیزم شد و ما مثل دود  
ناصر و منصور و شهناز و شهین  
احمد و فرهاد، هفتم شد مهین!  
خانه مان گردید درهم برهمی  
سه قلو هشتمی و نهمی و دهمی  
ای امان و ای امان و ای امان  
ای امان از دست بابا و مامان!  
مادرم شد بار دیگر حامله